اصول: استصحاب، جلسه 72: سه‌شنبه 5/11/1400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد آیۀ شریفۀ، آیۀ ۴۸ از سورۀ مائده صحبت می‌کردیم که آیا از این آیه استفاده می‌شود که احکام شرایع سابقه نسخ نشده یا استفاده نمی‌شود؟

خب اینجا آیۀ شریفه این بود:

«**وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ وَ مُهَيْمِنًا عَلَيْهِ**»

خب در جلسۀ قبل در مورد مهیمنا صحبت کردیم و این که از بعضی کلمات استفاده می‌شود که مهیمناً یعنی ناسخ شرایع سابقه است و گفتیم ظاهراً مهیمن به اعتبار ناسخیت نیست، به اعتبار محافظت قرآن از طروّ تحریف بر کتب آسمانی و نشان دادن این است که چه چیزهایی از احکام و شرایع امت سابق تحریف شده، بنابراین دلیل بر این نیست که خداوند احکام قبلی را نسخ کرده.

اما دو تا تعبیر دیگر در این آیه هست که این دو تا تعبیر را باید به آن توجه کرد. یکی تعبیر مصدقاً لما بین یدیه من الکتاب هست که این مراد چی است؟ مصدقا لما بین یدیه من الکتاب ظاهراً آقای شهیدی به این تمسک می‌کنند کأنّ این ناظر به این هست که قرآن احکام شرایع قبلی را تصدیق می‌کند و همان را پابرجا قرار می‌دهد. خب البته شما ممکن است این مطلب را مطرح بکنید که به هر حال در این که بعضی از احکام شرایع سابقه نسخ شده تردیدی نیست، این مصدقاً لما بین یدیه من الکتاب یعنی چی؟ پاسخ مطلب این است که خب بحث سر این است که آن احکامی که نسخ نشده آیا قرآن همان حکم را باقی می‌دارند؟ یا اوّل آن حکم را نسخ می‌کند یکی مشابهش جعل می‌کند؟ به چه نحو هست؟ خب از این آیه ممکن است برداشت بشود که در مواردی که نسخ نشده است تصدیق می‌شود. مصدقا لما بین یدیه من الکتب یعنی در شرایع نسخ نشده همان شریعت استمرار دارد، بحث ما سر این است که آیا شریعتی که استمرار دارد این شریعت همان شریعت است ادامه پیدا کرده در نتیجه در مواردی که شک در نسخ داشته باشیم شک در استمرار شریعت سابقه داریم؟ چون بحث سر این بود دیگر، جایی که شک در نسخ داریم شک در استمرار شریعت سابقه است. آسید محمد سعید حکیم فرموده بودند که نه تمام احکام شریعت سابقه نسخ شده و احکام جدیدی جعل شده ولو این احکام مشابه احکام سابق باشد نسخ شدۀ آن احکام سابق هست. بنابراین ممکن است ما اینجوری عرض کنیم. بنابراین مصدقا لما بین یدیه ممکن است مراد این باشد که آن احکام نسخ نشدۀ شرایع سابق آن احکام را پیغمبر ما همان را به استمرارش حکم می‌کند. بنابراین این تقریب این استدلال که از آیۀ شریفه استفاده می‌شود کأنّ آن احکام امت سابقه نسخ نشده. از آن طرف در ذیل حالا بحث می‌کنیم در مورد این که این تقریب درست هست یا تقریب درست نیست. از آن طرف در ذیل آیه دارد «**لِكُلِّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجًا وَ لَوْ شاءَ اللّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً**» می‌گوید برای هر یکی از شما یک شرعه و منهاجی قرار دادیم. این اشاره به چی است؟ اینها مفسرین بعضی‌ها اینجوری معنا کردند که، ابن ابی حاتم می‌گوید لکل جعلنا منکم شرعةً و منهاجا الدین واحدٌ و الشرایع مختلفة. می‌گویند یک بحث دین داریم، یک بحث شریعت داریم. دین یکی است ولی شریعت مختلف است. ببینید این شبیه فرض کنید یک رود بزرگی که وجود دارد، شریعت به معنای آن رودهای فرعی هست که از آن رود بزرگ تغذیه می‌کند. ولی یک رود اصلی داریم که آن رود اصلی به منزلۀ دین هست، دین به منزلۀ آن رود بزرگ هست، شرایع آن فرعی‌هایی که هست که از آن رود بزرگ ناشی می‌شوند و منشعب می‌شوند. می‌گوید آن دین یک واحد است که آن رودخانۀ اصلی هست. ولی شریعت‌ها و رودخانه‌های فرعی مختلف هستند، که در تفسیر ثعلبی هم همین مطلب نقل شده، جلد ۴، صفحۀ ۷۴.

شاگرد: ابن ابی حاتم آدرسش چی هست حاج آقا؟

استاد: ابن ابی حاتم، جلد ۴، صفحۀ ۱۱۵۲. در تفسیر ماتریدی در ذیل آیۀ ۹۰ از سورۀ انعام این آیه را کاملش را هم بخوانم. در آیۀ ۹۰ سورۀ انعام بعد از این که ابتدا داستان حضرت ابراهیم را نقل می‌کند و بعد:

«**وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلاًّ هَدَيْنا وَ نُوحًا هَدَيْنا مِنْ قَبْلُ**»

اسامی انبیاء عظام مختلفی را ذکر می‌کند در چند آیه، بعد می‌گوید:

«**وَ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّيّاتِهِمْ وَ إِخْوانِهِمْ وَ اجْتَبَيْناهُمْ وَ هَدَيْناهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ (87) ذلِكَ هُدَى اللّهِ يَهْدي بِهِ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (88) أُولئِكَ الَّذينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِها هؤُلاءِ فَقَدْ وَكَّلْنا بِها قَوْمًا لَيْسُوا بِها بِكافِرينَ (89)**»

این آیات قبلی است.

«**أُولئِكَ الَّذينَ هَدَى اللّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ**»

به هدایت اینها اقتداء کن.

«**قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلاّ ذِكْرى لِلْعالَمينَ (90)**»

در تفسیر ماتریدی، جلد ۴، صفحۀ ۱۵۸، به تأویلات اهل سنت اسمش هست در ذیل این آیۀ شریفه می‌فرماید امر رسوله ان یقتضیه بهم بذلک و ذلک یدلّ علی انّ الانبیاء و الرسل کانوا علی دینٍ واحد و انّ الدین لا یحتمل النسخ و التغییر علی تری انه قال فی آیة اخری شرع لکم من الدین ما وصّیٰ به نوحاً، که آیۀ سیزدهم سورۀ شوری هست. اخبر انه شرع لنا الدین الذی وصّی بها نوحاً و ذلک یدلّ علیٰ انّ الدین واحد لا یحتمل النسخ و امّ الشرایع فهی مختلفة لأنّها تحتمل النسخ و تحتمل الامر بالاقتداء لهم ما ذکر.

می‌گوید شرایع سابقه احتمال نسخ دارند، احتمال دارد که به همان شرایع سابقه ما مأمور باشیم که اقتدا کنیم.

این عبارتی هست که اینجا دارد. این که مراد از بهداهم اقتده چی است؟ این یک جور این هست که ما بگوییم مراد از هدایت خود دین نسخ ناپذیر است. یک جور دیگر این هست که نه مراد از بهداهم همان شریعت است ولی آن شریعتی که نسخ نشده. بهداهم اقتده یعنی می‌گوید که ما، دین نسخ ناپذیر است خب آن را انسان باید ازش چیز کند ولی آن شریعتی هم که نسخ نشده آن هم لازم الاتباع است. یعنی همان بحثی که ما الآن داریم که شریعت نسخ نشده آن لازم الاتباع است کأنّ همان شریعت هست که نسخ نشده و باقی هست امثال اینها.

البته در تفسیر جوامع الجامع، جلد ۱، صفحۀ ۳۹۳ به تبع کشّاف، جلد ۲، صفحۀ ۴۳ عبارتی را دارد که خلاصه عبارت کشاف است. من عبارت جوامع الجامع را آوردم که مختصرتر است. می‌گوید فبهداهم اقتده یرید بهداهم طریقتهم فی الایمان بالله و توحیده و عدله، یعنی آن اصول دین. و فی اصول الدین دون الشرایع فانها یتترق الیه النسخ فهی هدیً ما لم تنسخ.

این عبارتی که دارد فهی هدیً ما لم تنسخ، کأنّ می‌خواهد بگوید که هدایت شرایع سابقه دو قسم است، یکی خود دین، اصل دین، اصول دین که آنها تغییرناپذیر است، همچنین خود شریعتی که نسخ نشده، هر دوی اینها، هم شریعتی که نسخ نشده این مصداق هدایت است، هم اصل دینش مصداق هدایت است که طبق این معنا کأنّ معنایش این است که شما باید به آن شرایع نسخ نشده عمل کنید. خب طبق این معنا لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا، معنای مطلب این می‌شود که ولو ما برای هر امتی یک دین خاصی قرار دادیم، یک شریعتی قرار دادیم، ولی این شریعت الزاماً شریعت تازه نیست. این شریعت می‌تواند همان شریعت سابقه باشد که با نسخ نشدن قسمتی از شریعت جدید می‌شود.

شاگرد: در مجموع یک چیز دیگر است ولی ممکن است در

استاد: نه، همان در تک تک مرادم این هست. نه، بحث سر این هست که حتی، حالا این را چیز می‌کنم. بحث سر این هست که برای هر کسی یک دینی قرار دادیم. دینی که برای شما قرار دادیم به خاطر این که ما گفتیم که این دین را پیروی کنید دین شما شده. ولی این معنایش این نیست که دین سابق را کاملاً از بین ببریم، یک دین جدید. نه آن قسمت‌هایی از دین سابق که مناسب بوده این قسمت‌ها ثابت قدم باقی مانده. کأنّ این معنایش این است که دین سابق به طور کامل نسخ نمی‌شود. آن قسمت‌هایی از دین سابق که آن مصالح و مفاسدی که باعث شده که آن شریعت جعل بشود، آن احکام و تکالیف جعل بشود خب باعث می‌شود که همان شریعت سابق در این دین هم قرار بگیرد و چون ما گفتیم شما باید پیروی کنید دین جدید شده. یعنی دین جدید شدنش به اعتبار این هست که ما گفتیم باید از این پیروی کنید ولو با عدم اعلام نسخ، از جهت اثباتی چطور می‌شود که فهمید که این آن چیز سابق است آیا با سکوت کافی است یا با این که می‌گوییم این در شریعت سابقه آمده همین کافی هست برای این که بگوییم شما باید از او پیروی کنید.

بنابر این با توجه به این دو تا آیه ممکن است ما بگوییم که این آیه دال بر این هست که احکام شرایع سابقه‌ای که نسخ نشده‌اند همان احکام الآن باقی هستند.

ممکن است شما یک ان قلتی مطرح کنید، آن ان قلت این هست که آن بیانی که از کلام مرحوم سید ما استفاده کردیم، مرحوم سید فرموده بودند که هیچ وقت افرادی موظف نبودند که شرایع سابقه را بررسی کنند، هیچ ملزمی بررسی شرایع. این معنایش این است که آن شرایع سابقه در حق اینها نبوده. همچنین این یک اشکال.

اشکال دوم این هست که، اشکالی که آقای حکیم مطرح کردند که از بعضی روایات استفاده می‌شود که در اوّل اسلام افراد فقط موظف بودند به آن توحید و رسالت و آن چیزهایی که مربوط به توحید و رسالت هست من ترک بت پرستی. اما سایر احکام بعداً جعل شده. خب این چجوری این را جمع می‌کنیم؟

پاسخ مطلب این است که یک نکته‌ای اینجا هست که آن نکته هر دو جهت را می‌تواند پاسخ بدهد. آن این است که ما ممکن است بگوییم که مثلاً احکامی که در کتاب انجیل وجود دارد و نسخ نشده آن احکام برای ما هم هست. ولی شرط این که برای ما هست این هست که به ما واصل بشود، ما عالم به او بشویم. علم به او جزء الموضوع هست برای فعلیت آن حکم. ولی آن تکلیف در حق ما، کما این که در حق خود آن امت هم به شرط وصول فعلی می‌شد، ما وصول را ولو در معرض وصول بودن کافی می‌دانیم در فعلیت حکم و شرط می‌دانیم در فعلیت حکم. خب اگر چنین باشد، از یک طرف دیگر به دلیل این که رسیدن به آن شریعت سابقه از طریق مراجعه به کتب آسمانی قبلی فایده بخش نیست، چون معلوم نیست که کدام یک از این کتبی که از کتب سابق باقی مانده، کدام یک از قسمت‌هایش تحریف شده است، کدام قسمت‌هایش اصلی هست. به خاطر همین خداوند ما را مکلف نکرده به مراجعۀ به آن امت‌های سابقه. چون امکان علم‌آوری از طریق، به دست آوردن علم و حصول علم از طریق مراجعۀ به کتب آسمانی موجود نبوده. به خاطر همین، و خود پیغمبر هم به خاطر مصالحی که داشتند اگر از پیغمبر هم سؤال می‌کردند جواب نمی‌دادند. لا تسئلوا عن اشیاءٍ تبدو لکم تسئلکم ۱۷:۵۵. می‌گوید اصلاً سؤال هم نکنید، پیغمبر هر چیزی را مصلحت دانست خودش بیان می‌کند. پس بنابراین آن حکم به شرط علم موجود است، ولی خداوند مصلحت نمی‌داند که شما را عالم کند، بنابراین آن حکم دو بحث هست، این دو بحث را باید از هم، یک بحث این است که آیا بر کسانی که عالم نیستند بر آن اشخاص این احکام هست؟ ما می‌گوییم نه این احکام نیست. ولی همین احکام به شرط العلم موجود است. پس بنابراین این به نحو قضیۀ شرطیه که لو علم الناس لکان علیهم هذا التکلیف، این در انجیل بوده، همین حکم بعداً تثبیت شده. پس بنابراین ما آن چیزی که شک داریم این است که آیا همین حکم لو علمنا، اگر بهش علم پیدا کردیم آیا الآن مکلف هستیم یا مکلف نیستیم؟ حالا از کجا علم پیدا کردیم؟ از این که در قرآن آمده. قرآن به ما یاد داده که در امت سابق وجود داشته، ولی شک داریم که آیا این حکمی که در امت سابق وجود دارد نسخ شده یا نسخ نشده؟ استصحاب می‌کنیم عدم نسخ این حکم را. پس بنابراین این، و این اصلاً منافات ندارد، علتی که در اوّل اسلام مأمور نبودند به دلیل این که علم حاصل نشده بوده است. اوّلاً فحص لازم نبوده است به دلیل این که فحص برای رسیدن به واقعیت است، ولی تحصیل علم به فحصش که موضوعیت ندارد. این چون نمی‌شده به علم برسیم فحص لازم نکرده بودند. پیغمبر هم مصلحت نمی‌دانسته است که شما را عالم کند. ولی در مورد اشخاصی که عالم بودند اگر شخصی عالم بشود البته علمش هم، علم به طریق عادی. خود پیغمبر هم ممکن است مأمور به آنها نباشد، چون علم به طریق عادی، مثلاً جزء الموضوع هم باشد. حتی بگوییم خود پیغمبر هم مأمور به آن چیزهای سابق نیست، چون علم از طریق عادی، نه علم غیب جزء الموضوع باشد. پس بنابراین نتیجه این می‌شود که ما هر دو اشکالی که اینجا مطرح هست، هم اشکالی که مرحوم سید مطرح کرده می‌توانیم جوابش بدهیم، هم روایاتی که آقای حکیم به آن تمسک کردند می‌توانیم جواب بدهیم و با این بیانی که عرض کردم.

شاگرد: نسخ را ناظر به مرحلۀ فعلیت معنا نمی‌کنید که راجع به همان مرحله جعل

استاد: همان مرحلۀ جعل بله، یعنی همان، نسخ همان مرحلۀ جعل است، مرحلۀ فعلیت ربطی ندارد.

شاگرد: می‌گوییم بعضی روایات داریم که در اسلام رهبانیت نیست، کأنّ این تصور به ذهن افراد می‌آید که عثمان بن مضمون و ؟؟؟ ۲۱:۰۴ اینها اصحاب خوب آقا رسول الله بودند، بوده که نسخ نشده، آقا رسول الله

استاد: نه، رهبانیت و اینها از قسمت‌های تحریف شدۀ دین حضرت مسیح هستند. اینها می‌خواهند بگویند که آن رهبانیت یا قسمت نسخ شده، هر دویش. ممکن است اصلاً قسمت تحریف شده باشد، ممکن است قسمت نسخ شده باشد، ولی بحث سر این هست که آیا آن قسمت‌هایی که نسخ نشده‌اند استمرار حکم سابق است یا جعل جدید است؟ نکتۀ بحث این هست که استمرار حکم سابق هست یا جعل جدید است؟

شاگرد: ذهن اصحاب استمرار بوده که عثمان بن مضمون این کار را کرد

استاد: نه استمرار ممکن است نبوده، ممکن است این باشد که نسخ نشده. نه آن بحث سر این هست که حالا بعداً نکته‌اش را عرض می‌کنم. این تقریب استدلال و اینها. ولی به نظر می‌رسد که این تقریب ناتمام باشد. این که تصدیق آن امت سابق هست این معنایش این نیست که الزاماً می‌خواهد بگوید همان حکم جاویدان بوده. اوّلاً ممکن است احکامی که، یک نکته‌ای که مرحوم سید در کلامش هست و این احتمالش کاملاً به جاست، مرحوم سید می‌گوید که مخاطب هر شریعتی افراد آن شریعت هستند. احکام تورات مربوط به مؤمنین به حضرت موسی هست. مومنین که می‌خواهم بگویم یعنی کسانی که لازم بوده به حضرت موسی ایمان بیاورند، نه مؤمنین بالفعل. احکام حضرت عیسی هم مربوط به کسانی بوده که امت حضرت عیسی که مأمور به این بوده که به حضرت عیسی مراجعه کنند. خب اگر چنین باشد ما اصلاً مأمور نبودیم به دین حضرت موسی و دین حضرت عیسی. تصدیق یعنی این که یعنی همان حکمی که بر آنها آمده مشابه‌اش را هم بر ما جعل کرده. تصدیق معنایش این نیست که آن حکم از اوّل اطلاق داشته و آن اطلاق تأیید شده. نه، ممکن است معنایش این باشد که خداوند آن احکام قبلی را کلاً برنمی‌دارد، اگر آن احکام خوب باشد آن احکامی که بر امت سابقه جعل شده است مشابهش را بر این امت جعل می‌کنند. طبیعتاً وقتی مخاطب مختلف شد قهراً همان دین نمی‌تواند باشد، همان شریعت نمی‌تواند باشد، چون شریعت قوامش به آن مخاطب است. حکمی که بر آن مخاطب هست اگر همین حکم بر ما باشد آن حکم نیست دیگر. آن حکم برای آن مخاطب است ولو مشابهش هم بر ما باشد استمرار آن حکم نیست. این احتمال وجود دارد.

شاگرد: لغویت پیش نمی‌آید؟

استاد: لغویت پیش نمی‌آید، آن هر کدام مصلحت بر این بوده که بر آنها جعل کند. یعنی هر پیغمبری خداوند

شاگرد: فرض این است که متعلق مطلق است، مصلحت در متعلق

استاد: ولو مصلحت، چون بالأخره آن از طریق حضرت موسی فایده نداشته برای ما، باید پیغمبر ما تأیید می‌کرد آن حضرت موسی را. چرا؟ بگوید حکمی که در امت سابق هست بر شما هست، خودش همان حکم را جعل می‌کند.

شاگرد: خب با آن طرف هم سازگاری دارد.

استاد: نه با هر دو سازگاری دارد، نمی‌خواهم بگویم سازگاری ندارد، حالا عرض می‌کنم نتیجه‌اش چی می‌شود. ما این که مصدّقا، اوّلا حالا یکی دو تا نکته عرض بکنم. یکی این که این مصدقا لما بین یدیه اصلاً یعنی چی؟ یک ممکن است ما بگوییم مصدقا یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم تأیید می‌کند که حضرت عیسی دینش از جانب خداست، حضرت عیسی هم تأیید می‌کند که حضرت موسی دینش از جانب خداست. اما این که این دین نسخ می‌شود یا نسخ نمی‌شود به آن کار ندارد. معنای تصدیق یعنی تأیید الهی بودن دین سابق، یک موقعی فرض کنید الآن یک رئیس جمهور می‌آید، رئیس جمهور قبلی را تکذیب می‌کند. یک موقع نه رئیس جمهور می‌آید رئیس جمهور قبلی را تأیید می‌کند، ولی معنای تأیید این نیست که الآن دقیقاً همان مسیری را که او هست، می‌گوید آن در زمان خودش درست هم رفتار کرده ولی الآن باید یک جور دیگر رفتار کند، آن هم سر جای خودش درست همۀ اینها. یک موقعی هست نه، می‌گوید آن قبلاً هم غلط رفتار کرده. این دو جور است. یک موقعی تأیید می‌کند رفتار او را در زمان خودش، ما در واقع حضرت عیسی علیه السلام تأیید می‌کند که دین حضرت موسی درست است، از جانب خداست، ولی این که آن دینی که از جانب خداست آیا در زمان حضرت عیسی هم ادامه دارد یا ادامه ندارد به آن کاری ندارد، دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم تأیید کنندۀ دین قبلی هست. تأیید کنندۀ دین قبلی هست این یعنی چی؟ یعنی این که الآن هم آن دین پابرجاست؟ نه. می‌خواهد بگوید آن دین در زمان خودش صحیح بوده. خب این یک معنا برای مصدقا. یک معنای دیگری برای مصدقا این هست که خب اگر این معنا باشد که اصلاً ربطی به این بحث ما ندارد. یک معنای دیگر مصدقا این است که دینی را تایید می‌کند، نه شریعت را. دیدید که عبارت‌ها را آوردم که دین واحد است، شریعت مختلف است. می‌گوید آن اصول حاکمه بر دین حضرت عیسی، بر دین حضرت موسی و دین حضرت محمد علی نبینا و آله و علیهم السلام همه واحد است. این هم این باشد. خب این هم باشد این ربطی به بحث ما ندارد. بحث ما در شریعت و احکام هست. ولی ممکن است ما بگوییم که در آیۀ قرآن قرینه‌ای وجود دارد که این آیه ناظر به هیچ یک از این دو تا معنا نیست، بلکه ناظر به این هست که اگر، یعنی اگر دین را هم بخواهد تأیید کند علاوه بر دین شریعت نسخ نشده را هم می‌خواهد تأیید کند. چون قبل آیه این هست که، یهودی‌ها آمدند مراجعه کردند به پیغمبر که شما برای ما حکم کنید. پیغمبر می‌گوید این حکمش که در تورات هست، شما چرا می‌روید از من کیف یحکّمونک؟ آیه‌اش را بخوانم.

«**وَ كَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْراةُ فيها حُكْمُ اللّهِ**»

بعد هم تأکید می‌کند که در این حکم در تورات هست و درست هست و بعداً همانطور هم حکم را نقل می‌کند.

«**وَ كَتَبْنا عَلَيْهِمْ فيها أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ اْلأَنْفَ بِاْلأَنْفِ وَ اْلأُذُنَ بِاْلأُذُنِ**»

تا آخر این آیۀ شریفه‌ای که وارد شده. بگوییم این مصدّقا در این فضا آمده. مصدّقا در این فضا آمده که این می‌خواهد بگوید که آقا آن احکامی که در تورات هست این احکام نسخ نشده، الآن هم موجود است. بنابراین باید بر طبق آن احکام عمل کرد. این را ممکن است شخصی اینجوری بگوید که این ناظر به عدم نسخ احکام امت سابقه است. ولی به نظر می‌رسد که این استدلال ناتمام است. اوّلاً حالا یک مطلبی که به فرض هم این استدلال تمام باشد، ناظر به عدم نسخ باشد آن اشکالی که مطرح کردم که معنای این مطلب مصدّقاً این نیست که به فرض مصدّقا ناظر به این باشد که احکام امت سابقه توسط پیغمبر تأیید می‌شود معنایش این نیست که خود آن حکم باقی است. ممکن است معنایش این باشد مشابه آن حکم باقی باشد. این باید یک تشبیه هم بکنم، در جلسات یک مثالی می‌زدم، می‌گفتم یک رئیس جمهور که می‌رود یا یک نخست وزیر که هیئت دولت تشکیل می‌دهد ممکن است در دولت بعدی یک وزیر همان وزیر سابق باشد، ولی این وزیر سابقاً چون وزیر آن دولت قبلی بوده اعتبارش به دولت قبلی بوده، الآن وزیر الآن همان وزیر هست ولی دو حیث است، به حیث این که مال دولت قبلی بوده یک اعتبار داشته، الآن که این تأیید می‌شود ولو باز هم به همان وزارتخانه هم هست ولی این استمرار او نیست، چون اعتبارش به اعتبار یک قانون جدید هست، به اعتبار. شبیه همین ممکن است باشد که همان حکم تأیید بشود ولی در این دین جدید تأیید بشود، در این آیین تأیید بشود و این معنایش این نیست که این دین، هر دولتی اعتبارش تا زمان وجود آن دولت است. اصلاً موقت بودن اعتبار دارد. دین حضرت موسی موقت است، تا زمانی که حضرت موسی هست این دین باقی است. دین حضرت موسی موقت است، تا زمانی که حضرت موسی هست این دین باقی است. دین حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این دین می‌آید از حالا ولو آن احکام امت سابق را ممکن است تأیید بکند، ولی این احکام چون پیغمبر آن را تأیید کرده این از همین الآن دارد جعل می‌شود. این احتمالش وجود دارد و احتمالش کاملاً به جاست. و مصدقاً منافات با او ندارد.

حالا می‌خواهم ببینیم که این کیف یحکمونک، اصلاً کیف یحکمونک در چه مقامی است؟ یک بار دیگر این آیه را دقت بکنیم، ببینید اینها، من این آیه را می‌خوانم، می‌گوید:

«**وَ كَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْراةُ فيها حُكْمُ اللّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ ما أُولئِكَ بِالْمُؤْمِنينَ**»

 می‌گوید اینجا یک قتلی انجام شده بوده اینها می‌خواستند از زیر قصاص در بروند، به خاطر همین مراجعه کرده بودند یک عده‌ای گفتند شما بروید به این پیامبر جدید. اگر این پیامبر جدید حکم کرد به این که قصاص نیست قبول کنید. آن آیۀ شریفه‌ای که:

«**يا أَيُّهَا الرَّسُولُ لا يَحْزُنْكَ الَّذينَ يُسارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذينَ قالُوا آمَنّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذينَ هادُوا سَمّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَواضِعِهِ**»

می‌گوید که یک گروهی پشت پرده وجود دارند، اینها حرف آنها را دارند گوش می‌کنند. آنها به اینها گفتند که شما بیایید پیش پیغمبر اگر پیغمبر حرفی زد که مطابق میل شماست قبولش کنید. اگر مطابق میل شما نبود قبولش نکنید.

«**يَقُولُونَ إِنْ أُوتيتُمْ هذا فَخُذُوهُ**»

اگر آن چیزی که دلتان می‌خواهد آن را به شما جواب داد قبولش کنید.

«**وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا**»

اگر نه، آن را، آن چیزی که میل شما هست اهوا شما مطابق آن هست آن را قبول نکرد آنها را حذر کنید. خب در این فضا که اینها آمده بودند نه برای این که از پیغمبر حکم خدا را بگیرند، برای این که آن، برای اهواء خودشان مستمسک قرار بدهند. و از اوّل هم دنبال این نبودند که هر چی شما می‌گویید چه مطابق میلشان باشد، چه مخالف میلشان باشد بپذیرند، نه، آن چیزی که مطابق میلشان هست آن را می‌خواهند بگویند. این را فردا ان شاء الله توضیح می‌دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان